

انگاره‌ای نو برای تاریخ استعاره

دکتر ناصرقلی سارلی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم

چکیده

استعاره از مهمترین صورخیال در بلاغت اسلامی و در عین حال یکی از مناقشه برانگیزترین مباحث آن است. امروز به دلایلی نیازمند بازخوانی بلاغت اسلامی و بویژه سیر تکامل نظریه استعاره هستیم. در این راه با مشکلاتی از قبیل ترکیبی بودن مفهوم استعاره، تعدد و گوناگونی تعاریف آن در تاریخ بلاغت، مشخص نبودن مرزبندی دقیق آن با برخی صور خیال در ادواری از تکامل نظریه استعاره و تطور غیرخطی مفهوم آن در تاریخ روبه روییم. در این نوشته کوشیده‌ایم با در نظر داشتن مشکلات یادشده، انگاره‌ای نو برای تکامل نظریه استعاره پیشنهاد کنیم و مبنایی نظری برای نگارش تاریخ استعاره بیابیم. در انگاره پیشنهادی، مفهوم ترکیبی استعاره به سه تلقی «عربی»، «یونانی» و «جرجانی» تفکیک می‌شود و هریک از این تلقی‌ها در روایتی مستقل از منظر تاریخی بررسی می‌شود. سپس در گزارشی نهایی، تکامل «استعاره اسلامی» را که حاصل سنتز و تعامل این سه تلقی است، روایت می‌کنیم. این نوشته در حکم طرحی نظری برای نگارش تاریخ استعاره در بلاغت اسلامی است.

کلیدواژه: استعاره، تاریخ بلاغت، عبدالقاهر جرجانی، بلاغت اسلامی.

تاریخ دریافت: ۸۶/۹/۱۰

تاریخ پذیرش: ۸۷/۱/۲۵

درآمد

امروز به دلایلی چند به بازخوانی تاریخ بلاغت اسلامی نیازمندیم. علمای بلاغت اسلامی، آرا و دستاوردهایی داشته‌اند که دستاوردهای امروزی زبانشناسی و بلاغت غربی را با آن قرابتهاست (برای نمونه. ر.ک. ابودیب، ۱۳۷۰: p 1370, Abu Deeb, 1979). بی‌اینکه متعصبانه معتقد باشیم این امر به معنای فضل تقدّم بلاغیون اسلامی است، می‌توان گفت قرابت یادشده نتیجه ژرف‌اندیشی و باریک‌بینی علمای بلاغت ماست ولی در چارچوب نظریه‌های مدوّن - آن‌گونه که امروز می‌بینیم - عرضه نشده است.

یکی از فواید بازخوانی بلاغت اسلامی، احیای دستاوردهای نوآورانه اما مغفول آن است که پژوهش‌های بومی امروزی را به‌گونه‌ای مرتبط با سنت بلاغی اسلامی و موازی با دیدگاه‌های جدید زبانشناختی و بلاغی به پیش خواهد برد. لازمه این امر تدوین دستاوردهای گذشته در چارچوب نظریه‌هایی با روش‌شناسی معاصر است؛ زیرا چگونگی تدوین، تبویب و عرضه آرای پیشینیان یکسره با شیوه‌های جدید ارائه دانش متفاوت است. تجدید شیوه تدوین و عرضه آرای بلاغی در سنت ما البته بی‌سابقه نیست. امام فخر رازی در ابتدای کتاب *نهایه الایجاز فی درایه الاعجاز* می‌گوید که امام عبدالقاهر جرجانی اصول، اقسام، شرایط و احکام موضوعات بلاغی را بیرون می‌کشد ولی از بررسی دقیق اصول و ابواب صرف نظر می‌کند و از این رو، او (رازی) می‌خواهد در این کتاب آرای جرجانی را با بازنگری دقیق و آشکاری بیشتری سازماندهی و صورت‌بندی کند (الرازی، ۱۳۱۷: ص ۴).

توجه فراوان علمای بلاغت اسلامی به تلخیص و شرح مختصر و مطوّل آرای متقدّمان در دوره‌ای از تاریخ بلاغت ما - که شوقی ضیف آن را دوره «تعقید و جمود» نامیده است (ضیف، ۱۳۸۳: ص ۳۶۵ به بعد) - سبب شد بسیاری از کتابها و آرای بلاغی اصیل در محاق فراموشی قرار گیرد. این شروع و تلخیصها که حکم کتابهای درسی متعلّمان را نیز داشتند، اثری فروکاهنده^۱ در بلاغت اسلامی بر جای نهادند؛ برای مثال، ویلیام اسمیت نشان داده‌است چگونه آرای درخشان عبدالقاهر جرجانی ابتدا در اثر پیش گفته فخر رازی و سپس به ترتیب در *مفتاح العلوم* سکاکی خوارزمی و *تلخیص المفتاح* خطیب قزوینی با صورت‌بندی و تبویب مجدّد راه یافته‌است (Smyth, 1993: p99-115). این سه کتاب را می‌توان مهمترین آثاری دانست که کتابهای مدرسی بلاغت بر بنیاد آنان نگارش یافته است. در هر کتاب می‌توان نوعی پیشرفت یا توسعه را نسبت به متقدّمان

دید. نویسندگان هر سه کتاب به آرای پیشینیان خود متکی هستند؛ اما هر چه بخش بندیها و قواعد در این کتابها افزون می‌شود، میزان انعکاس نوآوریها و دیدگاه‌های بدیع متقدمان در آنها کمتر می‌شود؛ هر چند کسانی چون تفتازانی گاه عین عبارات و جملات جرجانی را در لابه‌لای کتابهای خود می‌آورند (تجلیل، ۱۳۶۸: ص ۱۳-۲۳). این کاهش بویژه در *تلخیص المفتاح* نمود بیشتری یافته است. اهمیت این کاهش چشمگیر از آنجاست که این کتاب بویژه در ایران اسلامی متن درسی محوری بلاغت به حساب می‌آمده و حدود ۳۰ شرح، ۱۶ تلخیص و بیش از ۱۰۰ حاشیه و شرح شرح بر آن نوشته شده است (Ibid:p115).

فایده دیگر بازخوانی تاریخ بلاغت، بیرون کشیدن دیدگاه‌ها و نوآوریهای یادشده است. این نوآوریها - چه با آرای جدید غربی قرابت داشته باشد یا نداشته باشد - می‌تواند ما را در تحلیلهای بلاغی و زبانشناختی متون ادبی یاری کند. اما مهمتر از آن، دیدگاه‌های نظری و نوع نگاهی است که نوآوری یادشده برآمده از آن است. دیدگاه‌های نظری یادشده مانند امروز در قالب نظریه‌های ادبی مدون عرضه نشده است و پژوهشگر باید آن را از نکات جسته و گریخته و تحلیلهایی که علمای بلاغت درباره متون ادبی به دست داده‌اند، استخراج، و به شیوه‌ای نظام‌مند ارائه کند.

رویکرد امروزمین ما به بلاغت غربی و زبانشناسی بلاغی از وجهی دیگر لزوم بازخوانی تاریخ بلاغت اسلامی را پیش می‌نهد. نوع نگاه بلاغی و نیز اصطلاحات بلاغت کاملاً به فرهنگ زبانی وابسته است که قصد بررسی بلاغت آن را داریم؛ به عبارت دیگر، فرهنگ حاکم بر هر زبان و نیز ساختار زبان مورد بررسی بدون تردید در تلقی بلاغی تأثیر دارد. از این رو تلقی‌های ما از مفاهیم بلاغی با تلقی غربی از همان مفاهیم کاملاً یکسان و منطبق برهم نیست؛ برای نمونه، تلقی ما از «استعاره» در بلاغت اسلامی کاملاً با تلقی بلاغت غربی از *metaphor* همسان نیست (هر چند این همسانی طبیعی است و الزامی نیست). در سالهای اخیر که بسیاری از کتابها و مقالات غربی در حوزه بلاغت و نقد ادبی به فارسی ترجمه شده از این قبیل نوعی خطای شناختی در حوزه بلاغت عارض شده است. مترجم *metaphor* را به «استعاره» برمی‌گرداند و خواننده آن را در معنی استعاره بلاغت اسلامی می‌فهمد ولی از اتفاق، گاهی در متن اصلی منظور از *metaphor* چیزی است که ما آن را استعاره نمی‌شماریم.

در زبانشناسی جدید، گاه اصطلاحات قدیم و ریشه‌دار بلاغت در معانی متفاوت - هر

چند مرتبط - به کار رفته است؛ از جمله یاکوبسن در مقاله «قطب‌های استعاری و مجازی در زبان‌پریشی» (یاکوبسن، ۱۳۶۹) معانی جدیدی به استعاره و مجاز، این دو اصطلاح اصلی بلاغت، داده است. او استعاره را فرایندی در نظر گرفته است که نشانه‌ای (کلمه‌ای) را بر بنیاد تشابه از محور متداعی (جانشینی) به جای نشانه‌ای دیگر (کلمه‌ای دیگر) قرار می‌دهد و مجاز، فرایندی است که روی محور همنشینی عمل می‌کند و نشانه‌ها (کلمه‌ها) را کنار هم می‌نشانند (ر.ک. صفوی، ۱۳۸۳: ص ۹۷-۱۰۹)، (برای محور همنشینی و متداعی ر.ک. سوسور، ۱۳۸۲: ص ۱۷۶-۱۹۱). پیداست که این تلقی با مفهوم بلاغی سنتی این دو اصطلاح، چه در بلاغت غربی و چه در بلاغت اسلامی، تفاوت دارد.

لازمه پرهیز از خطای شناختی یادشده به‌طور خاص و پیش‌نیاز پذیرش مفاهیم بلاغت غربی و تعامل فعال با آن به‌طور عام، داشتن توصیفی روشن از مفاهیم اصطلاحات بلاغت اسلامی است. ابتدا باید بروشنی بدانیم معنا و مفهوم دقیق اصطلاحات بلاغی چیست و آن‌گاه با مفهوم آن در بلاغت غربی یا معانی جدیدی روبه‌رو شویم که از آن در مباحث زبانشناسی اراده کرده‌اند. به دست دادن توصیف روشن از مفاهیم بلاغت اسلامی مستلزم نظر در متون بلاغی و فهم آن، استخراج و طبقه‌بندی دیدگاه‌ها و مبانی نظری مرتبط با هر یک از مفاهیم، مرور یافته‌ها و نوآوری‌های بلاغت نظری در بافت تاریخی و فرهنگی آن و فهم کردن سیرتطور تاریخی مفاهیم بلاغی است.

در میان مفاهیم و اصطلاحات بلاغی، استعاره از همان ابتدای ورود به دایره بلاغت نظری در سرزمین‌های اسلامی، محل بحث و مناقشه و در عین حال از مهمترین موضوعات بلاغی بوده است. اهمیت استعاره تا آنجا بوده است که هم در بلاغت اسلامی (ر.ک. شفیعی کدکنی ۱۳۷۲: ص ۱۱۲-۱۱۳) و هم در بلاغت غربی (ر.ک. ولک و وارن، ۱۳۷۳: ص ۲۰۷) آن را از ارکان و ستون‌های اساسی شعر و سخن به شمار آورده، در تعریف شعر گنجانده‌اند. با این حال، هاله معنایی اصطلاح استعاره بسیار متغیر بوده و مفهوم نظری آن در طول تاریخ، دستخوش دگرگونی‌های بسیار شده است. در این نوشته قصد داریم پس از ذکر دشواری‌های بحث تاریخی درباره استعاره و محدودیتهای به‌دست دادن تصویری روشن از تکامل نظریه استعاره در بلاغت اسلامی، انگاره‌ای نو برای بررسی تاریخ استعاره پیشنهاد کنیم.

دشواریهای توصیف و بررسی تاریخی استعاره

یکی از دشواریهایی که در توصیف و بررسی تاریخی استعاره در نگاه نخست رخ می‌نماید، تعدد و گوناگونی تعاریف استعاره در تاریخ بلاغت است. این مسئله چنانکه استاد شفیع‌الدینی کدکنی اشاره کرده، نشان‌دهنده تزلزل بلاغیون در مفهوم و حوزه معنوی استعاره بوده است (شفیع‌الدینی کدکنی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۷). پژوهشگر تاریخ استعاره با طیفی از تعاریف متفاوت روبه‌روست که به لحاظ تاریخی از کتاب *البيان و التبيين* جاحظ آغاز می‌شود^۲ و تا دوران معاصر ادامه می‌یابد. مشهورترین این تعاریف به ترتیب زمانی با نام معرف در پی می‌آید (شیخون، ۱۴۱۵ ه: ص ۶۴-۶۵):

«جاحظ: تسمیة الشيء باسم غيره إذا قام مقامه.

المبرد: نقل اللفظ من معنى إلى معنى.

ابن قتیبه: اللفظ المستعمل في غير ما وضع له إذا كان المسمى به بسبب من الآخر أو كان مجاورا له أو مشاكلا.

ثعلب: أن يستعار للشيء اسم غيره أو معنى سواه.

ابن المعتز: استعارة الكلمة لشيء لم يعرف بها من شيء عرف بها.

علی بن عبدالعزیز الجرجانی: ما اكتفى فيها بالاسم المستعار عن الأصل و نقلت العبارة في مكان غيرها.

الرماني: تعليق العبارة على غير ما وضعت له في أصل اللغة على جهة النقل للإبانة.

أبوهلال العسكري: نقل العبارة عن موضع استعمالها في أصل اللغة إلى غيره.

عبدالقاهر الجرجانی: أن يكون لفظ الأصل في الوضع اللغوي معروفا تدل الشواهد على أنه اختص به حين وضع ثم يستعمله الشاعر أو غير الشاعر في غير ذلك الأصل و يتقله إليه نقلا غير لازم فيكون هنا كالعاريه.

فخرالدين بن الخطيب: ذكر الشيء باسم غيره و إثبات ما لغيره له لأجل المبالغة في التشبيه.

ابن الأثير: نقل المعنى من لفظ إلى لفظ لمشاركة بينهما مع طي ذكر المنقول إليه.

السكاكي: أن تذكر أحد طرفي التشبيه و تريد الطرف الآخر مدعيا دخول المشبه في جنس المشبه به دالاً على ذلك بإثباتك للمشبه ما يخص المشبه به.

ابن أبي الإصبع: تسمية المرجوح الخفي باسم الراجح الجلي للمبالغة في التشبيه.

الخطيب القزويني: الاستعارة هي ما كانت علاقته-المجاز- تشبيه معناه بما وضع له.

العلوي اليمني: تصييرك الشيء الشيء و ليس به و جعلك الشيء للشيء و ليس هو لا يلاحظ معنى التشبيه لا صورة و لا حكما.

چنانکه در این تعاریف ملاحظه می‌شود، هاله معنایی استعاره، گوناگون و متفاوت است و این امر به دست دادن توصیفی روشن و متفوق علیه از استعاره را دشوار می‌سازد. مسئله دیگر، ترکیبی بودن مفهوم استعاره در بلاغت اسلامی است. تلقی امروز ما از استعاره، دست‌کم شامل دو مفهوم متفاوت است: استعاره مصرّحه و استعاره مکنّیه. به سبب تفاوت‌های صوری، ساختاری، کارکردی و زیبایی‌شناختی این دو مفهوم متفاوت که هر دو زیر نام استعاره مورد بررسی قرار می‌گیرد، برخی محققان معاصر پیشنهاد کرده‌اند آن دو را باید مستقل از هم و در ابوابی جداگانه بررسی کرد. شوقی ضیف ضمن اشاره به مطابقت مصداقی و مفهومی «استعاره مکنّیه» با «تشخیص» (در بلاغت نوین غربی) حسن بن بشر آمدی را به دلیل گنجاندن آن در باب استعاره مورد انتقاد قرار می‌دهد (ضیف، ۱۳۸۳:ص ۱۷۲) و شفیع کدکنی بر بنیاد بحث ضیف، آشکارا پیشنهاد می‌کند مقوله تشخیص (= استعاره مکنّیه) از مفهوم استعاره جدا شود (شفیع کدکنی، ۱۳۷۲:ص ۱۵۴-۱۵۳). جرجانی به تفاوت این دو نوع استعاره اشاره دارد و آن را با مقایسه دو جمله «رأیت أسداً» و «إذ أصبحت بید الشمال زمامها» نشان می‌دهد. او تصریح می‌کند که هرچند برخی علمای بلاغت استعاراتی از نوع اخیر را به قسم اول ملحق می‌کنند، این دو یکسان نیستند و «ذاک أنك فی الأول تجعل الشیء الشیء لیس به و فی الثانی تجعل للشیء الشیء لیس له» (الجرجانی، ۱۹۹۹:ص ۶۷).

دلیل اصلی ترکیبی بودن مفهوم استعاره، اخذ تلقی‌های مرتبط با آن از بلاغت تمدن‌های دیگر و آمیختگی این تلقی با مفهوم استعاره و معنای لغوی آن نزد عرب است. در میان تمدن‌های دیگر، ظاهراً بیش از همه بلاغت یونانی بر بلاغت اسلامی تأثیر نهاده است. عوامل مختلفی در این امر دخیل بوده است. اطلاعاتی درباره ترجمه آثار ارسطو به عربی در دست است؛ از جمله فن شعر او به دست ابویشر متی (ابن ندیم، ۱۳۵۰:ص ۳۴۹) و نیز یحیی بن عدی (ارسطو، ۱۳۵۳:ص ۲۱۵) به عربی ترجمه شده است. ترجمه ابویشر از روی نسخه سریانی کتاب صورت گرفته و بر شارحان آثار ارسطو تأثیر فراوان نهاده است. برخی از دانشمندان مسلمان نیز خلاصه‌هایی از اصل آثار ارسطو ترتیب داده و منتشر کرده بوده‌اند؛ از جمله ایشان می‌توان از کندی و خوارزمی نام برد. به سبب اعتبار ایشان این خلاصه‌ها بخشی از سنت شرح آرای ارسطو به شمار می‌رفت. برخی احتمال داده‌اند فارابی از مهمترین شارحان ارسطو به کتابهایی از ارسطو دسترسی داشته است که اصل آنها اکنون موجود نیست. وقتی شارحان متأخر یونانی آثار ارسطو را در

کتابی آگرد آوردند، این کتاب که هشت بخش داشت از طریق سریانی به عربی ترجمه شد و بویژه بخش فن شعر آن مورد توجه عالمان مسلمان قرار گرفت (Kemal, 1991: p1-4). بسیاری از محققان، تأثیر فکر یونانی را در نقد و بلاغت اسلامی بی‌تردید می‌دانند (زرین کوب، ۱۳۷۲: ص ۱۹۹). بخشی از تلقی ما از استعاره نیز تا حدود زیادی منطبق بر تلقی ارسطوست و حتی تشبیه بلیغ هم، که اکنون در تلقی رایج ما ذیل تشبیه طبقه‌بندی می‌شود، نزد برخی به تأثیر آرای ارسطو استعاره تلقی می‌شده است.^۴ آمیختگی یادشده، مفهوم ترکیبی و ناهمگونی را به وجود آورده است که با وجود تفاوت‌های فراوان اجزای سازنده آن به تمامی استعاره خوانده می‌شود. از این رو برخی بحث‌های بلاغی در باب فواید و کارکرد زیبایی‌شناختی استعاره در عین اینکه به یکی از عوامل سازنده مفهوم استعاره - مثلاً به استعاره مکنیه - مربوط است به تمامی انواع استعاره تعمیم داده می‌شود؛ به طور مثال، تشخیص را از فواید استعاره شمرده‌اند (بدوی طبانه، بی تا: ص ۱۹۹؛ فاضلی، ۱۳۶۵: ص ۳۳۰) حال اینکه این کارکرد زیبایی‌شناختی تنها به استعاره مکنیه مربوط است نه به دیگر استعاره‌ها.

دشواری دیگر پژوهش در استعاره اسلامی، مشخص نبودن مرزبندی میان صور مختلف بیانی و وجود همپوشانی میان آنها در ادوار مهمی از تاریخ بلاغت است. تعاریف مختلفی که در طول تاریخ از استعاره ارائه شده‌است، اغلب جامع و مانع نیست و میان استعاره و سایر صورتهای خیال، خط قاطع نمی‌کشد؛ برای نمونه، چنانکه دیدیم جاحظ استعاره را این‌گونه تعریف می‌کند: «وهی تسمیه الشیء باسم غیره اذا قام مقامه». پیداست که این تعریف نمی‌تواند استعاره را - در تلقی کنونی ما - از مجاز متمایز سازد. استعاره نوعی مجاز است اما پس از جاحظ آن را از مجاز مرسل تفکیک کرده، مستقل بررسی کرده‌اند. این امر درباره‌ی سایر صور خیال و اصطلاحات بلاغی نیز صدق می‌کند. از این رو کسانی که قصد دارند بر بنیاد یک صورت بیانی پژوهش کنند ناگزیرند پیش از بحث اصلی برای روشن کردن زمینه بحث خود، مقدمه‌ای درباره‌ی آن موضوع و پیوند آن با سایر صور بیانی بنویسند (برای نمونه ر.ک. پورنامداریان، ۱۳۷۵: ص ۳۶-۲۳).

استعاره بویژه با مجاز و تشبیه آمیختگی‌ها و همپوشانی‌هایی دارد؛ از جمله در کتابهای بلاغت فارسی از ترجمان‌البلاغه (نخستین کتاب شناخته‌شده بلاغت به زبان فارسی) تا کتابهای بلاغت فارسی قرن سیزدهم هجری اغلب آنچه را اکنون استعاره مصرّحه

می‌شماریم، تشبیه مکنّی یا تشبیه کنایت می‌خوانند (هدایت، ۱۳۸۳: ص ۳۹-۳۵) یا چنانکه پیشتر اشاره شد در برخی کتابهای بلاغی، تشبیه بلیغ (و گاه تشبیه محذوف الادات) استعاره به حساب آمده است (ر.ک. پی‌نوشت ۲).

مسئله دیگر این است که سیر تحول و تطوّر استعاره و تکامل نظریه استعاره در بلاغت اسلامی خطّی نبوده است. به همین دلیل اگر مفهوم ترکیبی استعاره را به مثابه کلّ واحد با دید تاریخی بررسی کنیم به سیر تاریخی استعاره دست نمی‌یابیم. تکامل نظریه استعاره را نمی‌توان به چیدن مرتّب و منظم آجرهای یک ساختمان تشبیه کرد؛ به عبارت دیگر در تطوّر مفهوم استعاره، بلاغیان الزاماً به ترتیب تاریخی آرای یکدیگر را کامل نمی‌کنند، بلکه ممکن است دو عالم بلاغت که بلافصل در پی هم می‌آیند، دیدگاه‌های بسیار متفاوتی درباره استعاره داشته باشند. از همین رو، برخی تلاشها برای به دست دادن روایتی تاریخی از پیدایی و تطوّر استعاره ناکام مانده است؛ از آن جمله می‌توان به کتاب *الاستعاره: نشأتها و تطورها* اثر محمود السید شیخون (۱۴۱۵ هـ) اشاره کرد. مؤلف در این کتاب، بحث درباره استعاره را از جاحظ آغاز کرده و تا دوران معاصر ادامه داده است. گزارش این کتاب هیچ‌گونه تطوّر در مفهوم استعاره را نشان نمی‌دهد؛ تنها آرا و تعاریف بلاغیان در باب استعاره به ترتیب تاریخی آمده و مؤلف تلاشی برای مرتبط ساختن هر تلقّی با تلقّی‌های پیش و پس از آن صورت نداده و اندک کوشش‌های او نیز بی‌ثمر مانده است؛ برای نمونه، می‌توان گفت هیچ ارتباطی میان تلقّی جاحظ از استعاره (شیخون، ۱۴۱۵: ص ۶)، تلقّی ابن قتیبه (همان: ص ۷)، مبرد (همان: ص ۹)، ثعلب (همان: ص ۱۱) و ابن معتز (همان: ص ۱۲) نیست. تلقّی هریک از این بلاغیان در حکم جزیره‌هایی است که تنها در نام (استعاره) با هم مشترک است. هیچ یک از اینان در تکمیل آرای پیش از خود نکوشیده بلکه هریک استعاره را از دیدگاه خود بررسی کرده است.

به نظر می‌رسد یکی از عوامل سیر غیرخطّی تطوّر مفاهیم بلاغی، گذشته از منشأ متفاوت و چندگانه آنها، گستردگی سرزمینهای اسلامی و به تبع آن بی‌اطلاعی بلاغیان هم‌عصر از آرا و دیدگاه‌های یکدیگر است. در دوره شکوفایی بلاغت اسلامی، دانشمندی از جرجان (شرق سرزمینهای اسلامی) و مصر (غرب سرزمینهای اسلامی) در تکامل بلاغت نقش داشته‌اند. بسیاری از اینان به سبب بُعد جغرافیایی و نیز نبود امکانات انتشار دیدگاه‌ها از آرای یکدیگر بی‌اطلاع می‌ماندند و به‌جای تکمیل

دیدگاه‌های یکدیگر، هرکدام رویکردی ویژه در پیش می‌گرفتند. پیداست که شهر محل زندگی هر عالم بلاغت و ارتباط آن با تمدنهای مجاور نیز در این امر بی‌تأثیر نمی‌توانست بود.

انگاره پیشنهادی برای نظریه استعاره

با توجه به مسائل و دشواریهای یاد شده و بویژه ناموفق بودن کوشش‌های پیشین برای به دست دادن گزارشی تاریخی - توصیفی از استعاره در بلاغت اسلامی به نظر می‌رسد به انگاره و شیوه‌ای نو برای روایت تکامل نظریه استعاره نیازمندیم. انگاره‌ای که در پی پیشنهاد خواهد شد تا حدود زیادی، مسائل و دشواریهای مطرح شده در بخش پیشین را برطرف می‌کند و می‌تواند مبنای نظری مناسبی برای نگارش تاریخ و تکامل نظریه استعاره اسلامی باشد.

در انگاره پیشنهادی این موارد را در نظر داشته‌ایم:

۱. توجه به وامگیری بلاغت اسلامی از بلاغت سایر زبانها و تمدنها تا آنجا که مدارک و شواهد نشان می‌دهد
۲. جداسازی عناصر و عوامل سازنده مفهوم ترکیبی استعاره در بلاغت اسلامی
۳. در نظر گرفتن هر یک از عوامل اصلی و تلقی‌های متفاوت استعاره به عنوان واحدی مستقل و دنبال کردن سیر تحول و تطور هر یک به شکل جداگانه به جای رویکرد کل‌گرایانه در توصیف سیر تاریخی استعاره
۴. توجه به افزایش یا کاهشهایی که به مرور در هر یک از عوامل و تلقی‌ها به وجود آمده است.
۵. در نظر داشتن پیوند و نسبت استعاره - در هر یک از عوامل و تلقی‌ها - با سایر صورتهای خیال
۶. توجه به بلاغیان بزرگی که آرای آنها به گونه‌ای نقطه عطفی در سیر تطور و تکامل نظریه استعاره بویژه در ایران اسلامی به شمار است یا باعث دگرگونی در دیدگاه بلاغی نسبت به استعاره یا تغییر معنایی اصطلاح استعاره شده است.
۷. توجه به مفاهیمی که زمانی استعاره تلقی می‌شده و بعدها استعاره به حساب نیامده است و برعکس، در نظر داشتن مفاهیمی که پیشتر استعاره شمرده نمی‌شده، ولی بعدها در قلمرو استعاره وارد شده است.

۸. به دست دادن روایتی از استعاره اسلامی و تکامل نظریه نهایی آن با توجه به عناصری که از تلقی‌های مختلف گرفته است.
۹. بر این مبنا، مفهوم ترکیبی استعاره را به سه تلقی «عربی»، «یونانی» و «جرجانی» جدا می‌کنیم و هر یک را به طور مستقل، از منظر تاریخی می‌نگریم و آن‌گاه «استعاره اسلامی» را از قیل تعامل و سنتز آنها روایت می‌کنیم.
- اساس این جداسازی این است که نظریه استعاره اسلامی، اجزای سازنده خود را از این سه تلقی (یونانی، عربی و جرجانی) گرفته است. با اینکه مفهوم مرکب استعاره اسلامی متشکل از اجزا و عواملی است که از این سه تلقی گرفته شده، برخی تقسیم‌بندیها، مفاهیم و آرای این سه تلقی در نهایت به استعاره اسلامی راه نیافته است. دلایل این امر را در شرح اجمالی سیر این سه تلقی خواهیم دید.
- با این جداسازی، مشکلات ناشی از ترکیبی بودن مفهوم استعاره تا حدود زیادی برطرف می‌شود. در واقع به جای بررسی کل استعاره در حکم هستی واحد، روایت تاریخی جداگانه‌ای از تطور هر یک از اجزای تشکیل‌دهنده آن به دست می‌دهیم. در این صورت، موضوع پژوهش ما دقیقتر، جزئی‌تر و دامنه آن کاملاً مشخص، و راه برای نوشتن تاریخ استعاره هموارتر می‌شود. گذشته از این، امکان تعیین میزان نفوذ و تأثیر هر یک از تلقی‌ها در صورت‌بندی نهایی استعاره به وجود می‌آید. به نظر می‌رسد حتی می‌توان ضریب نفوذ هر یک را جداگانه به مناطق جغرافیایی زندگی بلاغیان و محیط علمی آنان مشخص کرد.
- مشکل همپوشانی استعاره و سایر صورخیال هم با این جداسازی بسیار کمتر می‌شود. چنانکه در ادامه خواهیم دید، تلقی عربی از استعاره (= مکنیه) اصولاً با سایر مفاهیم بلاغی هم‌پوشانی ندارد و تلقی یونانی (= مصرحه) در ورود و تطور خود در بلاغت اسلامی با مجاز و تشبیه آمیختگی‌هایی یافته است. وقتی استعاره مصرحه را جداگانه بررسی می‌کنیم براحتی می‌توان نسبت آن را با مجاز و تشبیه روشن ساخت.
- با جداسازی این سه تلقی برای تطور غیرخطی استعاره و مسائل ناشی از آن هم راه‌حلی یافته‌ایم. اینکه تلقی چند عالم بلاغت هم‌عصر با یکدیگر تفاوت دارد یا عالمانی که در پی هم می‌آیند آرای همدیگر را تکمیل نمی‌کنند و هر یک رویکرد متفاوتی را در پیش می‌گیرند، ما را سردرگم نخواهد کرد. با این نگاه، هر یک از آنان را متأثر از تلقی متفاوتی خواهیم شناخت. از این دیدگاه، ارتباط میان یک عالم بلاغی با

دو- سه قرن پیش و پس قابل توجیه است؛ ممکن است یک تلقی دو قرن در محاق فراموشی رود و سپس از منطقه جغرافیایی دیگری سربرآورد. اگر کل مفهوم استعاره را به تاریخ ادبیات تشبیه کنیم، هریک از تلقی‌های سه‌گانه در حکم قالبهای ادبی است. پیداست وقتی به جای تاریخ کل ادبیات، تاریخ غزل یا قصیده را جداگانه روایت کنیم، دقت و ژرفای پژوهش ما چه مایه افرونتر خواهد بود. سهولت دیگری که این انگاره پدید می‌آورد، بی‌نیازی از ادواربندی^۵ تاریخ استعاره است. مورخان معاصر بلاغت اسلامی نظیر شوقی ضیف، تاریخ بلاغت را به ادواری چون «پیدایش»، «بررسیهای روشمند»، «درخشش تحقیقات بلاغی» و «تعقید و جمود» تقسیم می‌کنند (ضیف، ۱۳۸۳). این ادواربندی با وجود فوایدی که بویژه در تقسیم‌بندی کل بلاغت دارد در تاریخ استعاره چندان به کار نمی‌آید. چه بسا در دوره‌ای که به «تعقید و جمود» موسوم شده است، نگرشهای بلاغی درخشانی در باب استعاره وجود داشته باشد. از این گذشته در ادواربندی ناچاریم به هر حال، زمان را به دوره‌های کوچک یا بزرگ تقسیم کنیم. برای این کار به نقاط عطف و مقاطعی نیازمندیم که یافتن آنها و ترجیح یک نقطه عطف بر دیگری- که آن هم می‌توانست انتخاب قابل قبولی باشد- اصلاً آسان نیست. نیز در تاریخ استعاره، نوآوری‌هایی داریم که در یک دوره نمی‌گنجد و آنها را باید در دو یا چند دوره بررسی کرد. بنابراین، یکی از فواید مهم این انگاره، پرهیز از ادواربندی و مسائل ناشی از آن است.

به هر روی، فهم و تلقی امروزی ما، آمیزه‌ای از هر سه تلقی است که طی سنتزی عجیب در قالب مفهوم بلاغی واحدی صورت‌بندی شده است. در طول تاریخ استعاره دیدگاه برخی بلاغیان تنها به یک تلقی منحصر است و دیدگاه بعضی، ترکیبی از دو یا سه تلقی است. از این رو در این انگاره ممکن است آرای یک عالم بلاغی در دو یا سه تلقی بررسی شود.

تلقی عربی از استعاره

آن بخش از استعاره را که مکنیه و تخیلیه نامیده می‌شود، می‌توان تلقی عربی دانست. این تلقی از استعاره کاملاً به معنای لغوی کلمه «استعاره» باز بسته است. استعاره به معنای «به عاریت خواستن» است. در استعاره مکنیه در واقع، شاعر چیزی را که به طور مثال الف فاقد آن است برای آن به عاریت می‌گیرد (استعاره می‌کند)؛ مثلاً در بیت:

وإذا المنية أنشبت أظفارها الفيت كل تميمه لا تنفع

شاعر برای مرگ (المنية) که چنگال ندارد، چنگال به عاریت گرفته و در این بیت با استعاره مکنیه و تشبیه پنهان در ژرف ساخت مرگ به درنده‌ای، داشتن چنگال را به مرگ نسبت داده است.

در این تلقی، بلاغیانی چون ثعلب (م. ۲۹۱ هـ) در کتاب قواعد الشعر نقش اساسی داشته‌اند. هم‌چنین بحثی که جاحظ در باب استعاره کرده و باران را گریستن ابر خوانده، بعدها در گسترش این تلقی از استعاره تأثیر فراوان بخشیده است (ر.ک. ضیف، ۱۳۸۳: ص ۷۲):

«يا دار قد غيرها بلاها كاتما بقلم محاهها
وظفت سحابة تغشاهها تبكى على عراضها عيناها

...جعل المطر بكاء من السحاب على طريق الاستعارة» (جاحظ، ۱۹۶۸: ۱۰۶/۱).

چنانکه از مثالهای کتاب البدیع ابن معتز (م ۲۹۶ هـ). پیداست، تلقی او هم تنها ناظر بر استعاره مکنیه است (شیخون، ۱۴۱۵ هـ: ص ۱۲-۱۴).

در کتابهای بلاغت فارسی نیز منظور از استعاره، اغلب همین استعاره مکنیه است. تمام مثالهایی که رادویانی آورده است (رادویانی، ۱۳۶۲: ص ۴۰-۴۱)، مثالهای وطواط در حدایق السحر (رشیدوطواط، ۱۳۶۲: ص ۲۸-۲۹)، مثالهای شمس قیس در المعجم (شمس قیس، ۱۳۳۵: ص ۳۵۸-۳۶۲)، مثالهای شرف‌الدین رامی در حقایق الحدایق (رامی، ۱۳۴۱: ص ۳۴-۳۵)، مثالهای تاج‌الحلاوی در دقایق الشعر (تاج‌الحلاوی، ۱۳۴۱: ص ۴۷-۴۸)، مثالهای واعظ کاشفی در بدایع الافکار فی صنایع الاشعار (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ص ۱۰۴) و سرانجام، تمام مثالهای رضاقلی خان هدایت در کتاب مدارج البلاغه (هدایت، ۱۳۸۳: ص ۸-۹) جملگی از مصادیق استعاره مکنیه است.

این امر سبب شده است اینان مفهوم استعاره مصرّحه را خارج از دایره استعاره بشمارند و آن را زیر نام تشبیه کنایت یا تشبیه مکنی به طبقه‌بندیهای تشبیه منتقل سازند. در واقع این تلقی در کتابهای بلاغی فارسی قرن‌ها تنها مفهومی است که نام استعاره دارد.

تلقی یونانی از استعاره

تقریباً تمام کسانی که استعاره را نوعی مجاز تعریف کرده‌اند، متأثر از تلقی یونانی از استعاره

به حساب می‌آیند. استعاره یونانی با آنچه ما اکنون استعاره مصرّحه می‌نامیم، تفاوت‌هایی دارد. کاهشهایی که پس از ورود استعاره یونانی به بلاغت اسلامی بر آن عارض گردیده، مهمترین دلیل این تفاوتهاست؛ از جمله اعتراض قاضی جرجانی (ر.ک. پی‌نوشت ۲) به استعاره شمردن آنچه امروز تشبیه بلیغ (و گاه محذوف‌الادات) می‌خوانیم، سبب بیرون ماندن این صورت خیالی از دایره استعاره اسلامی است.

در مجموع، هر چه از دوران آغازین بلاغت اسلامی دور می‌شویم، تلقی یونانی - البته با کاهشها - اندک اندک تلقی عربی را به کنار می‌زند و رفته رفته به تلقی غالب تبدیل می‌شود. این تلقی امروز چنان نیرو گرفته است که برخی، چنانکه پیشتر دیدیم، خواهان جداسدن استعاره مکئیّه از مفهوم استعاره و منحصرشدن استعاره به مصرّحه هستند. در تقسیم‌بندیهای استعاره نیز ظاهراً آنچه بیشتر مورد توجه است و به انواعی تقسیم می‌شود، همین استعاره یونانی (= استعاره مصرّحه) است.

مصادیق تلقی یونانی در دوران آغازین حیات خود در بلاغت اسلامی با مجاز مرسل همپوشانی دارد و مدتی به طول می‌انجامد تا خود را از آن متمایز سازد؛ از جمله ابن‌قتیبه (م. ۲۷۶ هـ) در تأویل مشکل القرآن، بیت

إذا نزل السماء بأرض قوم رعيناه و ان كانوا غضابا

را به عنوان شاهدی برای استعاره ذکر می‌کند حال اینکه السماء در این بیت را عموماً مجاز از باران (به علاقه سببیت) می‌شمارند (ر.ک. شیخون، ۱۴۱۵ هـ: ص ۷-۸).

امروزه به دلیل ورود مباحث بلاغت غربی به حوزه پژوهشهای بلاغی ما، این تلقی قدرت و نفوذ بیشتری یافته است و بویژه در آثار ترجمه‌ای در حال احیای عناصری از خود است که به مرور زمان در بلاغت اسلامی آن را از دست داده است.

تلقی جرجانی از استعاره

در روند تاریخی استعاره، عبدالقاهر جرجانی نماینده کامل عیار بلاغیونانی است که در ایران می‌زیسته‌اند. شهر جرجان پیشتر از عبدالقاهر نیز بلاغیان نامداری چون قاضی جرجانی داشته است، اما پژوهش عالمانه او در باب استعاره، و نوآوری او در این زمینه چنان است که برخی محققان معاصر، آرای جرجانی در باب استعاره را در قالب نظریه‌ای جدید صورت‌بندی کرده‌اند؛ از جمله، کمال ابودیوب فیصلی از کتاب خود را درباره نظریه جرجانی در باب صورخیال به «نظریه استعاره» اختصاص داده است

(Abu Deeb, 1979:p178-229). برجستگی آرای جرجانی در آنجاست که از دیدگاه ارسطویی در باب تفاوت و ارتباط میان تشبیه و استعاره (که مبتنی بر معیارهای صوری و زبانی است) فراتر می‌رود و استعاره را به مثابه فرایندی ذهنی، عقلانی و روانشناختی در نظر می‌آورد. در استعاره اساساً ماهیت فرایندهای تخیلی نسبت به تشبیه متفاوت است و همین امر سبب تفاوت در سطح زبانی و ماهیت وجه شبه در این صور خیال می‌شود (Ibid:p150-1). تقسیم‌بندی استعاره نیز به دست جرجانی صورتی جدید می‌یابد. در تقسیم‌بندی ارسطویی و یونانی، روابطی که در ایجاد استعاره مطرح می‌شود، آشکارا برآمده از دانش منطق است در حالی که جرجانی جامع (وجه شبه) را به عنوان مبنای تقسیم‌بندی برگزیده است. ابودیبا با تحلیل طبقه‌بندی جرجانی از استعاره نشان می‌دهد کار او با تازه‌ترین و استوارترین طبقه‌بندیهای استعاره در غرب بویژه طبقه‌بندی گوستاو استرن، هرمان پل و استفان اولمان سنجدینی است (Ibid:p215-22؛ ابودیبا، ۱۳۷۰: ص ۷۰-۸۲). این تازگیها و نوآوریها، قرار دادن تلقی او را در کنار تلقی‌های برآمده از دو فرهنگ و تمدن بزرگ توجیه می‌کند.

در میان بلاغیان اسلامی هیچ کس به اندازه جرجانی در تبیین استعاره و روشن کردن تفاوت و پیوند آن با سایر صورتهای خیال نکوشیده است. سرفصلهایی که او در باب استعاره آورده بدین قرار است: معنی استعاره، انواع استعاره، تمایز میان استعاره مصرحه و مکنیه و توضیح کارکردهای زیبایی‌شناختی هر یک، تناسبی تشبیه در استعاره، تقسیم استعاره به مفید و غیرمفید، استعاره تمثیلیه، استعاره نزدیک به حقیقت، استعاره کردن معنی لفظ و سپس خود لفظ، استعاره با وجوه شبه حقیقی و عقلی، تمایز میان تشبیه و استعاره، و مبالغه در استعاره (جرجانی، ۱۴۲۱ هـ: صفحات مختلف). متأسفانه بسیاری از یافته‌های بلاغی ارزشمند او هنگام تلخیص و شرح در کتابهای متأخر انعکاس نیافته است. بحث او درباره استعاره آمیزه‌ای از تلقی یونانی، عربی و یافته‌های ذهن تحلیلگر خود او و چکیده تحقیقات استعاره ایرانی و اسلامی است و حتی در روزگار ما تازگیها دارد.

سبب اینکه در این انگاره برای او شأن ویژه‌ای قائلیم، تحلیل‌های بلاغی درخشان و تلاش او برای پیوند زدن میان تلقی یونانی و عربی است. پیش از جرجانی هریک از این دو تلقی تقریباً به راه خود می‌رود اما ذهن خلاق او این دو تلقی نسبتاً دور از هم را در قالبی واحد گرد می‌آورد. تقریباً همزمان با جرجانی، ابن رشیق قیروانی (م. ۴۵۶ هـ.)

عالمان بلاغت را در باب استعاره به دو دسته تقسیم می‌کند: «منهم من يستعير للشيء ما ليس منه ولا إليه... و منهم من يخرجها مخرج التشبيه» (ابن رشيق، ۱۳۵۳ هـ: ص ۲۶۹/۱). ابن رشيق اصلاً اشاره نمی‌کند که در تلقی گروه اول هم تشبیه پنهانی وجود دارد و تنها نوع دوم را برآمده از تشبیه می‌داند. این جرجانی است که نوع اول را هم در ژرف ساخت مبتنی بر تشبیه می‌شمارد.

پیوند این دو تلقی در نظریه جرجانی از مهمترین نقاط عطف تاریخ استعاره است. گذشته از این، توجه به روانشناسی آفرینش استعاره در ذهن شاعر از ممیزات کار اوست. آرای او دهها نوآوری دارد که ذکر تمام آن را به کتاب تاریخ استعاره باید وا گذاشت.

از این رو، هر محقق تاریخ بلاغت - در اینجا استعاره - باید توصیفی از دیدگاه جرجانی با تأکید ویژه بر دیدگاه‌های متمایز و ابداعی او به دست دهد.

استعاره اسلامی

آنچه امروز استعاره می‌نامیم به نظر نگارنده، سنتز و محصول تعامل میان سه تلقی یادشده (عربی، یونانی و جرجانی) است. این مفهوم از استعاره را به قاعده در کتابهای مدرسی که در شرح و تلخیص بخش بلاغت کتاب *مفتاح العلوم* سکاکی خوارزمی نوشته شده است، می‌توان یافت.

آنچه در این بخش از انگاره مورد نظر است، روایت فروکاستن سه تلقی پیشین در قالب نظریه‌ای واحد است. این روایت چند نقطه عطف مهم دارد؛ از جمله یکی هنگامی است که ابن رشيق قیروانی در کتاب *العمده* به وجود دو تلقی از استعاره در میان بلاغیون اشاره می‌کند و با توضیح این دو (استعاره مکئبه و استعاره مصرحه) به جای گرویدن به یکی از دو تلقی، هر دو را توصیف می‌کند و دیگری هنگامی است که آرای جرجانی عملاً در تفسیر *الكشاف* زمخسری در تحلیل بلاغی قرآن به کار بسته می‌شود و سپس آرای او در کتاب سکاکی و شارحان به تلخیص می‌آید.

در این دو نقطه عطف، امتزاج این سه تلقی آغاز می‌شود و رفته رفته نظریه استعاره اسلامی شکل می‌گیرد. در این مسیر بسیاری از مفاهیم و دستاوردهای این سه تلقی حذف می‌شود و بلاغیون می‌کوشند این سه تلقی را آشتی دهند. از این رو، استعاره اسلامی با وجود بهره‌وری از این تلقی‌ها، خود تشخیص و ممیزاتی دارد.

روایت نهایی تاریخ استعاره اسلامی، گزارش این حذفها و تلفیقها و شکل‌گیری این ممیزات است.

پی‌نوشت

1. Reductive

۲. برخی محققان مانند محمد زغلول سلام (در کتاب *اثر القرآن فی تطوّر النقد العربی*) و محمد عبدالغنی حسن (در مقدمه کتاب *تلخیص البیان فی مجازات القرآن* شریف رضی) بحث درباره استعاره را به پیش از جاحظ برمی‌گردانند و معتقدند نخستین بار ابو عبیده معمر بن المثنی (م. ۲۱۰ هـ) در کتاب *مجاز القرآن* درباره استعاره بحث کرده است (علوی مقدم، ۱۳۶۴: ۵۲). علوی مقلّم معتقد است بحث درباره استعاره پیش از *مجاز القرآن* در کتاب *معانی القرآن* اثر فرّاء (از پیشوایان مکتب نحو کوفه، م. ۲۰۷ هـ) آمده است. ایشان حتی شماره صفحاتی را که در این کتاب به مباحث بلاغی اشاره شده ذکر نموده‌اند (همان‌جا). با این حال با مراجعه به صفحات یادشده و حتی تمام صفحات کتاب مشخص می‌شود که منظور نویسنده کتاب از کلماتی چون مجاز معنای اصطلاحی آنها در بلاغت نیست. به هر روی، جاحظ نخستین کسی است که تعریفی از استعاره بلاغی به دست داده است.

3. The Organon

۴. این تلقی از استعاره مورد اعتراض قاضی جرجانی (م. ۳۶۶ هـ) واقع شده است. در بیت ابی‌نواس:
والحبُّ ظهَرُ أنتَ راکِبُه
فاذا صرفت عنانه انصرفا
به نظر قاضی جرجانی محبت به پشت تشبیه شده است و گمان آنان که پشت (ظهر) را استعاره می‌پندارند، خطاست (شیخون، ۱۴۱۵ هـ: ص ۱۷-۱۸؛ شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ص ۱۰۸). امروز نیز ما برخلاف بلاغت غربی این صورت خیالی را تشبیه (بلیغ) می‌دانیم.

5. Periodization

منابع

۱. ابن رشیق؛ *العمده فی محاسن الشعر و آدابه و نغده*؛ بیروت: دارالجمیل، ۱۳۵۳ هـ.
۲. ابن ندیم؛ *الفهرست*؛ به تصحیح رضا تجدد؛ تهران: بی‌نا، ۱۳۵۰.
۳. ابودیوب، کمال؛ «*طبقه‌بندی استعاره جرجانی با اشاره خاص به طبقه‌بندی استعاره ارسطو*»؛ ترجمه علی محمد حق‌شناس؛ در: *مقالات ادبی - زبان‌شناختی*؛ علی محمد حق‌شناس؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۷۰.
۴. ارسطو؛ *فن شعر*؛ ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
۵. بدوی طبانه، احمد؛ *علم‌البیان*؛ بیروت: دارالثقافه، بی‌تا.

۶. پورنامداریان، تقی؛ *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*؛ چاپ چهارم؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۷. تاج‌الحلای، علی‌بن محمد؛ *دقایق الشعر*؛ با تصحیح و حواشی سید محمدکاظم امام؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
۸. تجلیل، جلیل؛ *نقشبند سخن*؛ تهران: نشر اشراقیه، ۱۳۶۸.
۹. _____؛ *تحلیل اشعار اسرارالبلاغه*؛ چاپ دوم؛ تهران: معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۵.
۱۰. جاحظ، عمرو بن بحر؛ *البيان و التبیین*؛ الجزء الاول؛ بی‌جا: داراحیاء التراث العربی، ۱۹۶۸.
۱۱. الجرجانی، عبدالقاهر؛ *اسرارالبلاغه*؛ تحقیق محمد الفاضلی؛ بیروت: المكتبة العصریه، ۱۴۲۱ هـ.
۱۲. _____؛ *دلایل الاعجاز*؛ بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۹۹.
۱۳. الرادویانی، محمدبن عمر؛ *ترجمان البلاغه*؛ به تصحیح احمد آتش؛ تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۴. رامی، شرف‌الدین؛ *حقایق الحدائق*؛ به تصحیح و حواشی سید محمدکاظم امام؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
۱۵. رشید و طواط؛ *حدائق السحر فی دقایق الشعر*؛ به تصحیح عباس اقبال؛ تهران: کتابخانه سنایی و کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین؛ *شعر بی دروغ، شعر بی نقاب*؛ چاپ هفتم؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۲.
۱۷. سوسور، فردینان دو؛ *دوره زبان‌شناسی عمومی*؛ چاپ دوم؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
۱۸. شفیع کدکنی، محمدرضا؛ *صورخیال در شعر فارسی*؛ چاپ پنجم، تهران: آگاه، ۱۳۷۲.
۱۹. شمس قیس الرازی؛ *المعجم فی معاییر اشعار العجم*؛ به تصحیح قزوینی و با مقابله و تصحیح مدرس رضوی؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
۲۰. شیخون، محمود السید؛ *الاستعاره؛ نشأتها و تطورها*؛ بی‌جا: دارالهدایه، ۱۴۱۵ هـ.
۲۱. صفوی، کورش؛ *از زبان‌شناسی به ادبیات (شعر)*؛ چاپ دوم، تهران: سوره‌مهر، ۱۳۸۳.
۲۲. ضیف، شوقی؛ *تاریخ و تطوّر علوم بلاغت*؛ ترجمه محمدرضا ترکی؛ تهران: سمت، ۱۳۸۳.
۲۳. علوی مقدم، محمد؛ *جلوه جمال (نمونه‌های اعلامی بلاغت قرآن)*؛ تهران: بنیاد قرآن، ۱۳۶۴.
۲۴. فاضلی، محمد؛ *دائرة و نقد فی مسائل بلاغیه هامة*؛ تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۵.
۲۵. واعظ کاشفی سبزواری، کمال‌الدین حسین؛ *بدایع الافکار فی صنایع الاشعار*؛ ویراسته و گزارده میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹.



-
۲۶. ولک، رنه و آوستن وارن؛ *نظریه ادبیات*؛ ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۲۷. هدایت، رضاقلی خان؛ *مدارج البلاغه در علم بدیع*؛ تصحیح حمید حسنی، تهران: انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۳.
۲۸. یاکوبسن، رومن؛ «*قطب‌های استعاری و مجازی در زبان پریشی*» در: *زبان‌شناسی و نقد ادبی*؛ ترجمه مریم خوزان و حسین پاینده، تهران: نشر نی، ۱۳۶۹.
29. Abu Deeb, Kamal ; *Al – Jurjani’s Theory of Poetic Imagery*; Aris and Phillips Ltd, Warminster, Wilts, 1979.
30. Kemal, Salim ; *The Poetics of Alfarabi and Avicenna*; Leiden: E. J. Brill, 1991.
31. Smyth, William ;" *The Making of a Textbook*"; *Studia Islamica*, 1993, No 79, pp. 99-115.